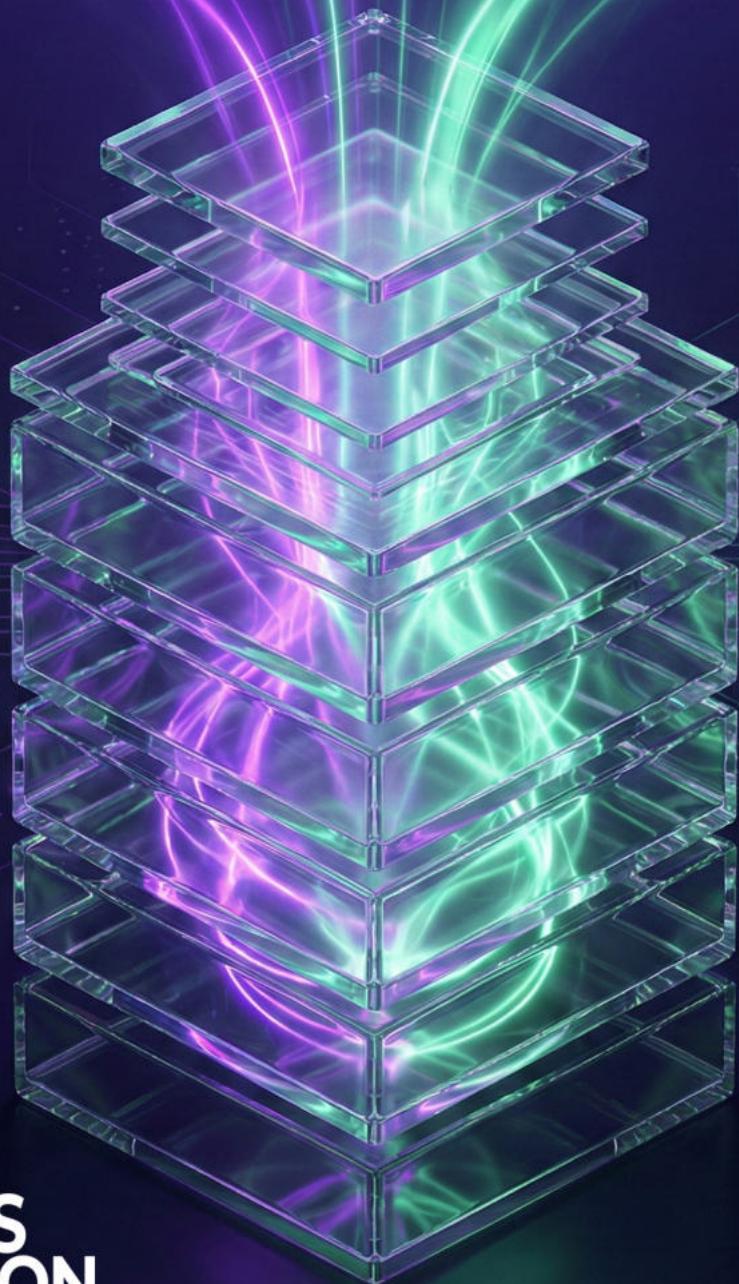


AWL SUBLIST 2

Expanding Vocabulary: Semantic Layers





کلیک کنید تا محصولات و خدمات آیلتس لمون را ببینید:



کلیک کنید:

شبيه ساز آزمون آيلتس

- * تصحيح و نمره دهی خودکار
- * همراه با پاسخ تشریحی
- * سهل استاندارد رایتینگ و اسپیکینگ

Achieve

achievable, achieved, achievement, achievements, achieves, achieving

ابعاد معنایی

۱) همنشین‌ها

Achieve an objective

رسیدن به مقصد

Sense of achievement

حس موفقیت/رضایت

Achievable goal

هدف قابل دسترس

۱. دست یافتن / رسیدن (به هدف)

Achieve a goal/ambition.

۲. موفق شدن (با تلاش)

He achieved success in business.

۶) کاربرد در موقعیت

فتح قله اورست کار آسانی نیست؛ کوهنوردان برای اینکه به آن **achieve** کنند، سال‌ها تمرین می‌کنند. وقتی به قله می‌رسند، یک **sense of achievement** (حس پیروزی) عظیم دارند. در مدیریت، مهم است که اهداف **achievable** (دست‌یافتنی) تعیین کنید، نه رویاهای محال.

۷) چالش ترجمه و تحلیل

He didn't **achieve his goal**.

۱. او به هدفش نرسید.

This is a major **achievement**.

۲. این یک دستاورد بزرگ است.

It was a great **sense of achievement**.

۳. حس موفقیت فوق العاده‌ای بود.

Achieving world peace is hard.

۴. دستیابی به صلح جهانی دشوار است.

Goals must be realistic and **achievable**.

۵. اهداف باید واقع‌بینانه و قابل دستیابی باشند.

Academic **achievement**.

۶. دستاورد تحصیلی.

She **achieved** excellent results.

۷. او نتایج عالی کسب کرد.

High achievers usually work hard.

۸. افراد موفق (High achievers).

What is your biggest achievement so far?

بزرگترین "Achievement" (دستاورد) زندگی شما تا به امروز چه بوده است؟

۸) مأموریت نهایی

acquired, acquirement, acquisition, acquisitions

Acquire

ابعاد معنایی

۱) همنشین‌ها

Acquired taste

چیزی که با گذر زمان به آن علاقه مند می‌شود

Language acquisition

فراگیری زبان

Mergers and acquisitions

ادغام و تملک (تجاری)

۱. کسب کردن / آموختن (مهارت/دانش)

Acquire a second language.

۲. به دست آوردن / خریدن (اموال)

The company acquired a new building.

۳) کاربرد در موقعیت

بچه‌ها زبان مادری را یاد نمی‌گیرند (Learn)، بلکه آن را **acquire** می‌کنند (ناخودآگاه جذب می‌کنند). در دنیای تجارت، شرکت‌های بزرگ مثل گوگل شرکت‌های کوچک‌تر را **acquire** می‌کنند (می‌خرند). قهقهه تلخ یا سوشی ممکن است برای شما یک **acquired taste** باشد (اولش دوست ندارید، بعداً عادت می‌کنید).

۴) چالش ترجمه و تحلیل

He **acquired** great wealth.

۱. او ثروت زیادی به دست آورد.

کمی رسمی‌تر از Got.

Second language **acquisition**.

۲. فراگیری زبان دوم.

The company was **acquired** by its rival.

۳. شرکت توسط رقیب خریداری شد (تملک شد).

Olives are an **acquired taste**.

۴. زیتون طعمی است که باید به آن عادت کرد.

She **acquired** new skills.

۵. او مهارت‌های جدیدی کسب کرد.

Acquired Immune Deficiency Syndrome.

۶. سندروم نقص ایمنی اکتسابی (AIDS).

The museum made a new **acquisition**.

۷. موزه ناقاشی جدیدی خرید.

Land **acquisition**.

۸. مالکیت زمین.

What skill do you hope to acquire this year?

□ مأموریت نهایی
چه مهارتی هست که دوست دارید امسال "Acquire" کنید؟ (زبان؟ کدنویسی؟)

administration, administrative, administrator, administrators

Administer

ابعاد معنایی

۱) همنشین‌ها

Obama Administration

دولت اوباما (کابینه)

Administer justice

اجرای عدالت

Administrative tasks

کارهای اداری

۱. مدیریت/اداره کردن (Manage)

Administer a fund/test.

۲. دادن/اعمال کردن (دارو/قانون)

Administer first aid/drugs.

۶) کاربرد در موقعیت

پرستار به بیمار دارو **administers** (می‌دهد/تزریق می‌کند). قاضی در دادگاه عدالت را **administers** (اجرا می‌کند). در مدرسه، کسی که کارهای دفتری و مدیریتی را انجام می‌دهد، **administrator** است. در آمریکا، به دوره ریاست جمهوری و کابینه او **Administration** می‌گویند (مثلاً دولت بایدن).

۷) چالش ترجمه و تحلیل

The nurse **administered first aid**.

۱. پرستار کمکهای اولیه را انجام داد.

Administrative tasks are boring.

۲. کارهای اداری خسته‌کننده هستند.

The exam was **administered** by the teacher.

۳. امتحان توسط معلم برگزار (مدیریت) شد.

To **administer an oath**.

۴. سوگند یاد کردن (مراسم تحلیف).

He is a system **administrator** (Admin).

۵. او مدیر سیستم است.

Cost of **administering** drugs is high.

۶. هزینه داروهای تجویزی بالاست.

The Trump **Administration**.

۷. دولت (کابینه) ترامپ.

Master of Business **Administration**.

۸. مدیریت کسب و کار (MBA).

Do you prefer an administrative job or a practical one?

□ **۸) مأموریت نهایی**
آیا ترجیح می‌دهید یک شغل "Administrative" (پشت میز و دفتری) داشته باشید یا عملی؟